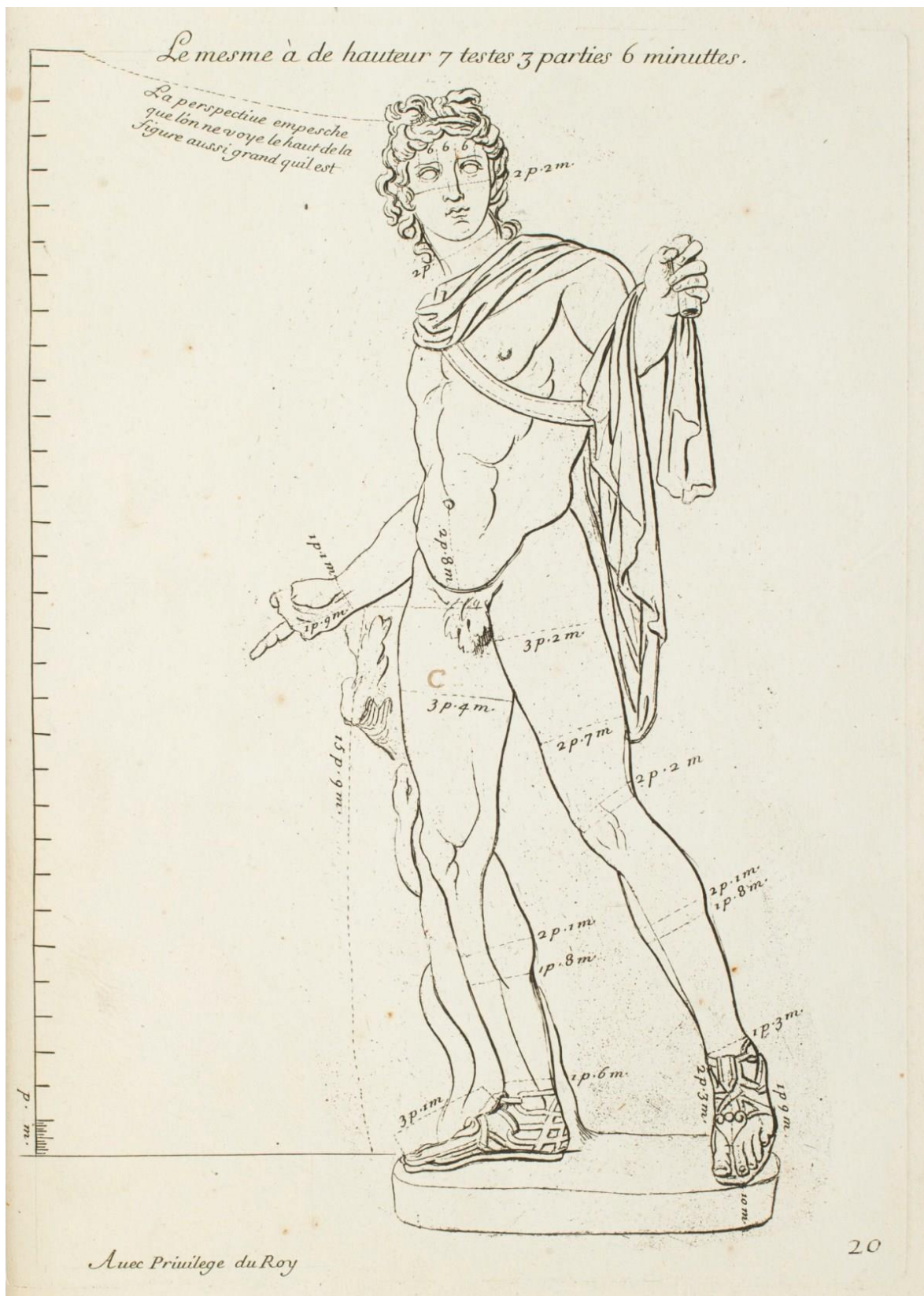






در 19 آذر 1377 حدود یک سال بعد از پیروزی جبهه ی موسوم به اصلاح طلبان در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد سال 1376، روزنامه ی ایران گفت و گویی با سعید حجاریان استراتژیست جناح پیروز را منتشر کرد که در آن، حجاریان، راهبرد اصلی جبهه ی دوم خرداد را "فتح سنگر به سنگر تا رسیدن به سنگر فرماندهی" عنوان کرد. این عنوان، موجی از واکنش ها را برانگیخت و درست در میانه ی آنها یک عضو شورای مرکزی حزب مشارکت، در جلسه ی پرسش و پاسخ با دانشجویان دانشگاه تهران، گفت: "ما به دنبال حاکمیت یکپارچه هستیم و فتح سنگر به سنگر تا رسیدن به سنگر فرماندهی را در دستور کار قرار داده ایم. ما برای فتح قوه ی قضائیه هم برنامه داریم» و سنگر اولویت فعلی را مجلس ششم در انتخابات پیش روی مجلس شورای اسلامی (1378) معرفی کرد. تنها در اواخر سال 1402 و در جریان انتشار صوت گفتگوی محمد جواد ظریف با دانشجویانش بود که معلوم شد بدبینی ها به عنوان "فتح سنگر به سنگر" درباره ی بخشی از جناح اصلاح طلب درست بوده و فتح سنگر به سنگر، تا جنگ با رهبری پیش میرفت. نکته این که در صوت منتشر شده، ظریف، دستور حمله به

بیت رهبری از بلندگو در اعتراضات دانشجویی سال 1378 را بی هیچ فاصله ای به همین جناح از اصلاح طلبان متصل کرده است.

در دهه ی هفتاد که هنوز ماهواره به داخل بیشتر خانه های ایران راه نیافته و شبکه های اجتماعی عرصه ی انگ زنی های دشمنان جمهوری اسلامی از خارج مرزها نشده بود، اصلاح طلبان تقریباً تنها گزینه ی در صحنه به عنوان جایگزینان اصولگرایان حاکم به نظر میرسیدند. اما بعد از شعارهای اعتراضی چون «اصلاح طلب، اصول گرا/ دیگه تمومه ماجرا» تقریباً هیچ گزینه ای به جز بقایای رژیم پادشاهی سابق و سوسه ی جانشینی جمهوری اسلامی را جدی نمیگرفت؛ جناحی که حالا برخلاف ماسک دموکرات سابق خود حرکت میکند و کم کم به صراحت از احیای پادشاهی در ایران سخن میگوید. در این شرایط، جمع آمدن اصلاح طلبان و متحدان قطع و وصل شونده شان در جناح سازندگی، با شورش های خیابانی و تندروی های آنارشیستی دانشجویی مثل آنچه در سال 1378 بروز کرد مرتباً تضعیف و نقصان می یابد و حرف های متفاوتی از این جناح ها شنیده میشود؛ مانند آنچه اخیراً در دیپاچه ی مجله ی اندیشه ی پویا (شماره ی 92: مهر 1403) منتشر شده است. در این مقاله تحت عنوان "برهان میانه روی" به قلم رضا خجسته رحیمی —سردبیر مجله— از زبان آیزیا برلین (از



به ظاهر مرم‌نمی‌خورد  
اما جنگنده‌ام  
گفت‌وگو با شبنم انصاری  
معاون رئیس جمهور



نخواستیم  
زیر سایه‌ی پدرم باشیم  
نوش و نوشت با  
محمدنوید بازارگان



در تیررس تبلیغات  
عموزادگان آریایی  
پژوهشی تاریخی از  
حمید شوکت



نه بازگویی، نه کارگردانی  
نموزم روی زندگی است  
گفت‌وگو با جواد عزتی  
کارگردان «تمساح خونی»



# اندیشه‌ی دیویدا ۹۲

سال سی و دوم  
شماره‌ی دوم و دو  
په‌سر ۱۳۴  
م‌س‌له ۱۳۲  
۱۳۴۰۱۱۱۱۱



## از رادیکالیسم تا تراژیک‌اندیشی

غیاب تفکر انتقادی و  
قطبی شدن جامعه‌ی ایران  
میزگردی با حضور:  
حسین شیخ‌رضایی  
بابک عباسی  
امیر مازن‌سار

روزی‌روزی‌کاری  
ماه مهر و مدرسه  
جستاری از  
جعفر مدرس صادقی

## پنج‌جاه‌هفتی‌ها هفت‌ساده‌وششی‌ها چهارصد و یکی‌ها

درباره‌ی ناکامی دهه‌ی پنجاهی‌ها  
که دوم خرداد ۱۳۷۶ نقطه‌عطف  
خاطره‌ی جمعی‌شان است  
روایت‌هایی از:  
شمیم مستقیم  
نیما نامداری  
سیده خاکسار

## نخست‌وزیری که مغضوب شد

چرا استراتژی اصلاح‌طلبانه‌ی امیر عباس هویدا  
در وفاق تکنوکرات‌ها با شاه شکست خورد؟

با آثاری از: جلال توکلیان | احمدبنی‌جمالی | هوشنگ شهابی | داریوش یابندر | رضا مختاری  
به همراه گزارش ویژه از مصاحبه‌ها و کاریکاتورهای هویدا در مطبوعات دهه‌های چهل و پنجاه  
مردی برای تمام‌فصول | مباحثه‌ی سعید لیلانز و فریدون مجلسی

پیامبران لیبرال های ایرانی) بیان میشود که چگونه ممکن است عقل گرایی تحت تاثیر رومانتیسم به انقلابی گری بی نظم میدان دهد و اعمال غلط آن را توجیه کند.:

«آیزیا برلین در اثر درخشان "ریشه های رومانتیسم" روایت میکند که چگونه کانت فیلسوف که در بادی امر از رومانتیست ها بیزار بود، خود به یکی از پدران رومانتیسم تبدیل شد. شاید هیچ متفکری به اندازه ی کانت با تعصب بی قاعده و طغیان احساسات و هیجان و شوق بی هدف مخالف نبود. اما چه چیزی



در تفکر کانت و روش شناسی این مدافع خرد و عقلانیت در برابر احساس و خیال، این مدافع علم و روشنگری در برابر عرفان و خیال اندیشی، و این ستایشگر شعور در برابر شور، وجود داشت که به دآوری برلین، او را در زمره ی پیشگامان رومانتیسم قرار داد؟ او چه جعبه ی پاندورایی را گشود که نتیجه اش غرقه شدن افکار غیر رومانتیستی او در دریای رومانتیسم شد؟ چنان که برلین روایت میکند، آن چیزی که به روشنگری کانت سمت و سویی رومانتیستی داد، باور جزمی او به لزوم چیرگی انسان بر طبیعت بود و نگاه مطلق انگارانه ای که به آزادی و اراده ی انسان داشت؛ نگره ای که او را در زمره ی متفکران مرجع انقلاب فرانسه قرار داد؛ اما وقتی انقلاب فرانسه کارش به ترور و خشونت کشید، کانت را نیز ناگزیر به یکی از بزرگترین توجیه کنندگان خشونت انقلابی تبدیل کرد؛ فیلسوفی که حکم داد انقلاب فرانسه با همه ی خشونت و ترورهایش تجربه ای در مسیر درست است، هرچند به بیراهه رفته باشد. وقتی این پرسش برآمد که چرا انقلاب فرانسه در عمل ناکام ماند، رومانتیسم نهفته در افکار کانت بیش از پیش روشن شد: متفکران اقتصادی به نادیده گرفتن اعتقادات مذهبی در لگدکوب ماتریالیسم؛ و اینجا بود که به گفته ی برلین، نابسندگی افکار کانت و بی توجهی او به "پیامدهای ناخواسته" آشکار شد: "اعتقاد به پیامدهای ناخواسته و این





تصور که واقعیت پنهانی هست که همه ی رشته ها را پنبه میکند و هرچه تغییرش دهید باز به حالت اول برمیگردد و به صورت شما می‌کوبد، در ذهن بسیاری از اروپاییان رخنه کرده بود و اینان کسانی بودند که به یقین خود را رومانتیک نمیخواندند. "اراده ی رها از بند تنها ارزشی بود که در نگاه کانت درخشش داشت و این آغاز سفر رومانتیستی افکار او در سیاست بود. وقتی آزادی خواهی صورتی مقدس و تقدیس شده پیدا کرد، دیگر فرقی نمی‌کرد که کانت فیلسوف روشنگری است؛ سیاست زمینی و عرفی شده ی کانتی، دوباره آسمانی شد و جامه ی قدسی به تن کرد. برلین نشان می‌دهد که رومانتیسم میتواند سرنوشت مرتجعان و مترقیان را شبیه هم سازد، ویژگی مشترک رومانتیک های انقلابی و رومانتیک های مرتجع یک چیز است: "اراده، یعنی این عقیده که





چیزها ساختاری ندارند و این که انسان میتواند چیزها را بدانگونه که میخواهد شکل بخشد."»

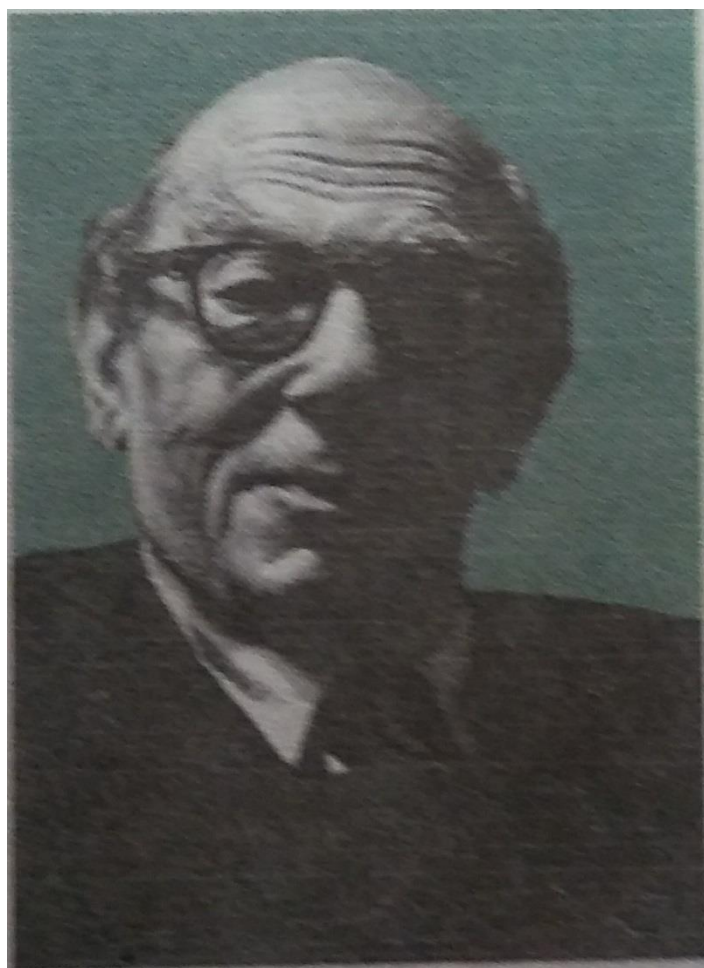
توجه کنیم که این قدسی سازی آزادی و قربانی کردن همه چیز به پای آن همچون قربانی کردن عزیزان به پای مذهب، در قاموس روشنفکری ایرانی هم برجسته است بی این که هیچ ریشه ای در محافظه کاری پدران فکری محافظه کار آنها در کشورهای انگلوساکسون داشته باشد و لاجرم باید پذیرفت که چپ های دیروز و راست های امروز، علیرغم تمام حملات خود به مارکسیسم و کمونیسم، هنوز بقایای سنگینی از دوران شور چپی خود حمل میکنند که مورد سوءاستفاده ی دوست و دشمن قرار میگیرد. در این شرایط و در وضعیتی که خطر حجتیه و جبهه ی پایداری، آزادی پرستان دیروز را به شرکای امروز جناح نسبتا سنتی حکومت تبدیل نموده است، حالا سخن از تغییر فضا به دموکراسی نه از معبر انقلاب از پایین، بلکه از معبر کنترل از بالا میرود و به صراحت به نقش سرمایه



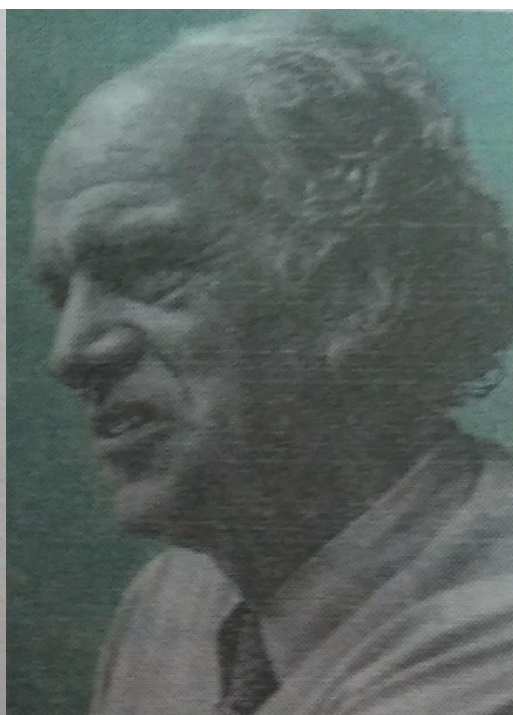
داران مرتجع سیاست غرب در ایجاد دموکراسی برای جلوگیری از شورش های کارگران و ناراضیان از بی عدالتی سخن میروند. این است که در ادامه ی مقاله میخوانیم:

«سال 1970 دانکوارت روستو دانشمند علوم سیاسی، در مقاله ای با عنوان "گذار به دموکراسی" در مجله ی کامپرتیو پولیتیکز بر این نکته انگشت گذاشت که گذار به دموکراسی میوه ی انتخاب و تصمیم آگاهانه ی الیت های سیاسی است. سه دهه بعد، نانسی برمیو در مقاله ای در همان نشریه با اشاره به استنتاج

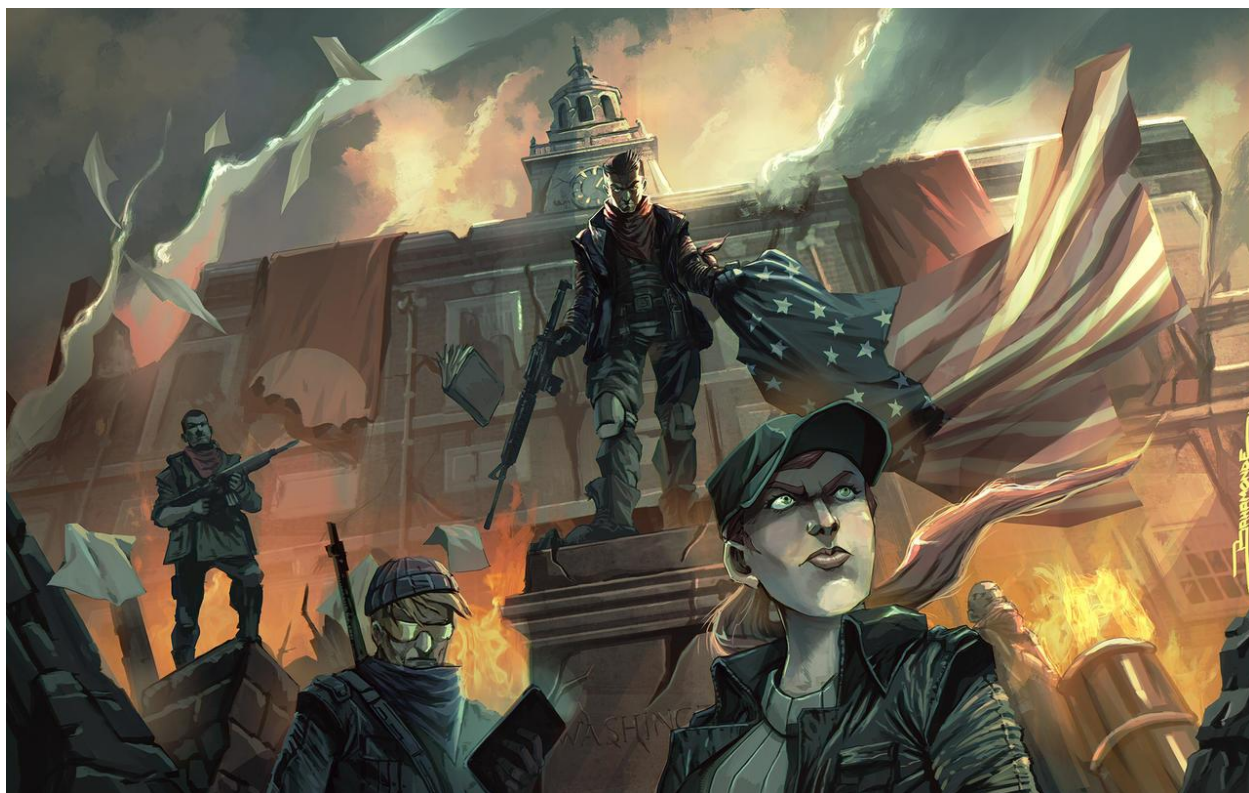




○ آیزایا برلین در بررسی ریشه‌های رومانتیسم نشان می‌دهد که چگونه عقل‌گرایی بزرگی همچون کانت تبدیل به یکی از پدران رومانتیسم می‌شود و خشونت برآمده در انقلاب فرانسه را توجیه می‌کند.



○ سال ۱۹۷۰ دانشگاه روستو، دانشمند علوم سیاسی، در مقاله‌ای با عنوان «گذار به دموکراسی» ادعا کرد که گذار به دموکراسی میوه‌ی انتخاب و تصمیم آگاهانه‌ی الیت‌های سیاسی است. سه دهه بعد ناسی برمیو در مقاله‌ای در همان نشریه، با اشاره به استنتاج‌های روستو، بر مفهومی به نام «برهان میانه‌روی» دست گذاشت که هسته‌ی اصلی ایده‌ی روستو بود.



های روستو، بر مفهومی به نام "برهان میانه روی" دست گذاشت که هسته‌ی اصلی ایده‌ی روستو بود؛ این که "اگر سازمان‌های توده‌ای تندرو موفق نشوند خواسته‌ها و رفتارهایشان را با نزدیک شدن لحظه‌ی انتخاب‌الیت‌ها تعدیل کنند، گذار دموکراتیک را مورد تهدید قرار خواهند داد." مطابق این استنباط که شاید خوشایند کنشگران سیاسی اپوزیسیون هم نبود، "بسیج توده‌ای بیش از حد و همچنین فشار از پایین بیش از اندازه می‌توانند بخت‌های دموکراسی را از بین ببرند." این نکته‌ای بود که به گفته‌ی برمیو با استنباط بسیاری از دانشمندان گذار به دموکراسی تطابق داشت، از جمله رابرت کافمن که اعتقاد داشت یک گذار در صورتی با موفقیت به انجام میرسد که فشار از پایین به شیوه‌ای تعدیل شود، و دانیل لوین که می‌گفت: "تجربه، این درس واضح را به ما می‌آموزد که گذارهای محافظه‌کارانه بادوام‌ترند."، و آدام پرزورسکی که اشاره داشت "نظام‌های دموکراتیک تنها زمانی در بلژیک، سوئد، فرانسه و بریتانیا تثبیت شدند که کارگران سازمان‌یافته در اعتصابات توده‌ای شکستی فاحش خوردند و در نتیجه مصالحه‌پذیر شدند." بنیاد این استنتاج‌های محتاطانه بر نوعی ترس از توده‌ها بنا شده بود و همین بنیان محافظه‌کارانه کافی بود تا این نظریات دانشمندان گذار

به دموکراسی، به نظریات نخبه گرایانه معروف شوند.»

مسئله اینجا مقایسه ای بین تجربه ی غرب و تجربه ی ایران در میان است چون در هر دو مورد، انتظار میرود به خاطر نگرانی حکومت از بی نظمی شورش توده ها، حکومت مایل به کوتاه آمدن از بعضی مواضع مستبدانه اش در مقابل خواست های شورشیان شود و این اتفاق از سقوط حکومت و فجایعی که ممکن است به دنبال آن به بار بیایند جلوگیری کند. به طور معمول در چنین واکنشی ایران نباید تفاوت خاصی با معادل های غربی داشته باشد. اما مشکل این است که یک نیروی بی زبان و کم سخن در حکومت وجود دارد که ظاهراً مطیع محض ارکان حکومت است اما از طرف دیگر منشأ بیشترین نفوذ سیستم های جاسوسی بیگانه و دشمن ایران در کشور به نظر میرسد و این وسط، فقط منتقدین آشکار هستند که دشمن حکومت و ایادی بیگانه به شمار میروند. ظاهراً حتی در جریان دوم خرداد هم نفوذ بیگانه و به همراه آن، شعار "انقلاب مخملی" بیشتر از سمت افراد ناشناس جریان دوم خرداد رقم خورد. درست مثل پیام افسانه ی مذهبی مانند مدرن زیر.:

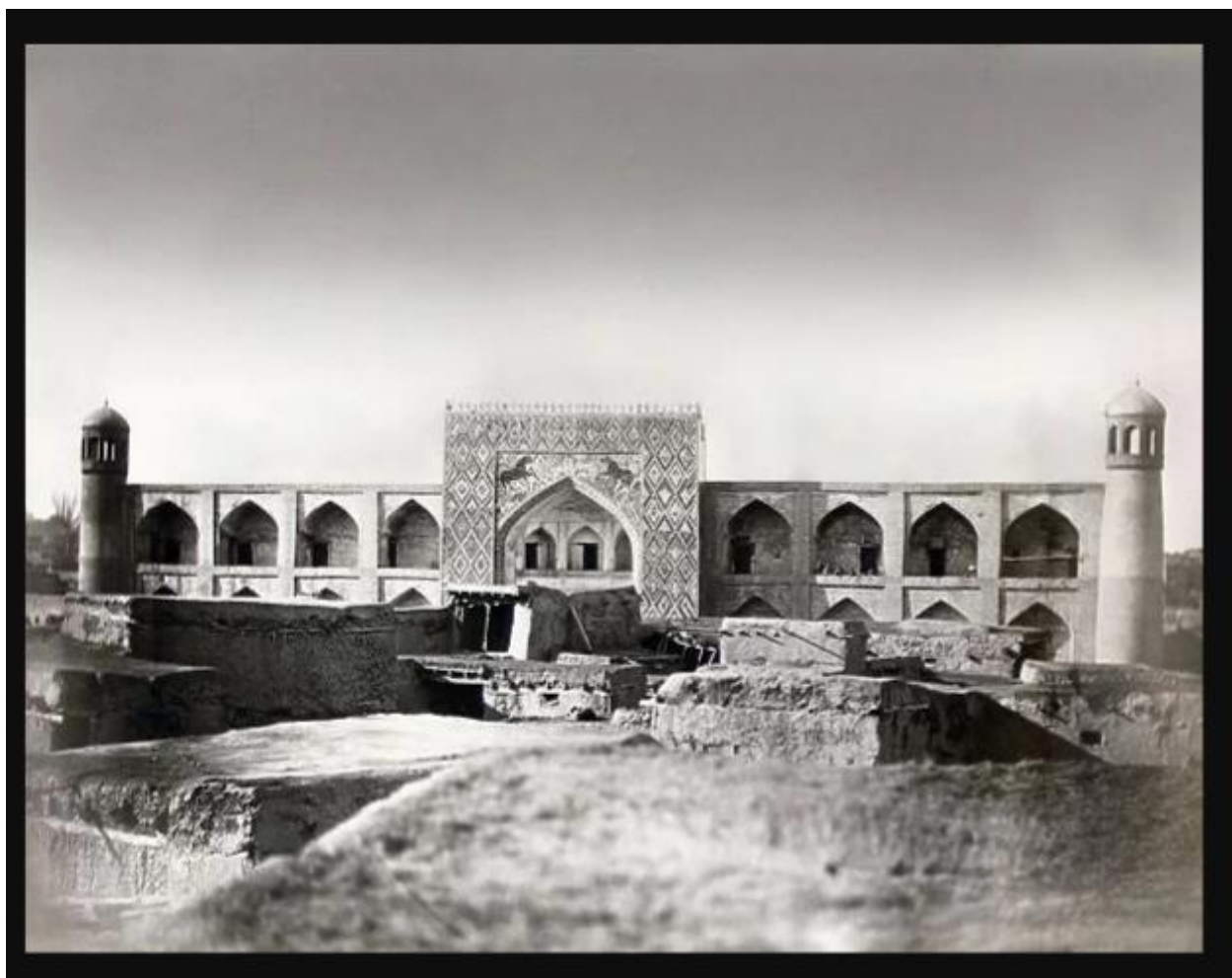




زمانی در یکی از روستاهای تاجیکستان، مقتدرترین و موثق‌ترین فرد، متولی یک زیارتگاه بومی محسوب میشد و این متولی، از توجه مردم به خود، برای انواع و اقسام سوء استفاده‌های مالی و مادی به نام دین استفاده مینمود. همراه متولی، یک خدمتکار لال و یک طلبه‌ی دینی هم در زیارتگاه زندگی میکردند. طلبه که از جای دیگری آمده بود وظیفه‌ی اجرای نماز جماعت در روستا را به عهده گرفته بود. اما به سبب اعتقادات دینیش، از کارهای غیر اخلاقی متولی خوشش نمی‌آمد و درحالی‌که خدمتکار لال تمام دستورهای متولی را بی‌کم و کاست اجرا میکرد، طلبه گهگاهی با او مخالفت میکرد تا این که بالاخره طلبه از



مردم تاجیکستان



مدرسه ی اسلامی استروشن، تاجیکستان، دهه ی 1870 میلادی

ترس این که نکند شریک جرم متولی باشد صراحتاً به او امر به معروف و نهی از منکر کرد و وقتی دید میخ آهنین در سنگ نمی‌رود مردمی را که هدف کلاه برداری های متولی بودند از نیت او آگاه نمود و این شد که متولی"، طلبه را از زیارتگاه اخراج کرد. دو روز از اخراج طلبه نگذشته بود که متولی زیارتگاه توسط سارقان نذورات به قتل رسید. مامورین حکومتی به بازرسی پرونده پرداختند و سارقین را دستگیر کردند. در بین آنها مستخدم لال قرار داشت که فقط به خاطر بودن طلبه در زیارتگاه نمیتوانست همدستانش را برای اجرای نقشه به داخل زیارتگاه بیاورد.

در این داستان، بیان میشود که برای کسی که یک مکتب عقیدتی را در محدوده ای هدایت میکند خطرناک ترین کس، آن منتقدی نیست که بر اساس اصول همان

12

IS TO SUCCEED AS AN ACTOR!

와아아아

Hehe~ Nara

you did great, su~

와아아아

WERE YOU SHOCKED AT YOUR ADVERTISEMENT'S ADAPT?

YES...

IT'S BEEN A MONTH SINCE YOU GOT THE ADVERTISEMENT CONTRACTS. DO YOU REALLY STILL GET AMAZED?

IT'S REALLY INCREDIBLE TO THINK I'D EVEN GET AN ADVERTISEMENT FROM ACTING IN A SINGLE PLAY.

It's Oh Su! Oh Su!

Wow! He's insanely handsome!

...

HUH? WHY, ALL OF A SUDDEN?

SU, YOU'RE FAMOUS NOW.

YOU'RE CURRENTLY THE HOTTEST ACTOR.

LET'S GO, NARA.

SU, THERE ARE TOO MANY PEOPLE WATCHING YOUR HAND...!!

IT'S ONE OF MY BEST TALENTS HERE.

YOU REALLY ARE GOOD AT DIRECTING.

IT'S USELESS...

MOOD

LET'S GO, NARA.

THE WRITER HAEUN KIM...

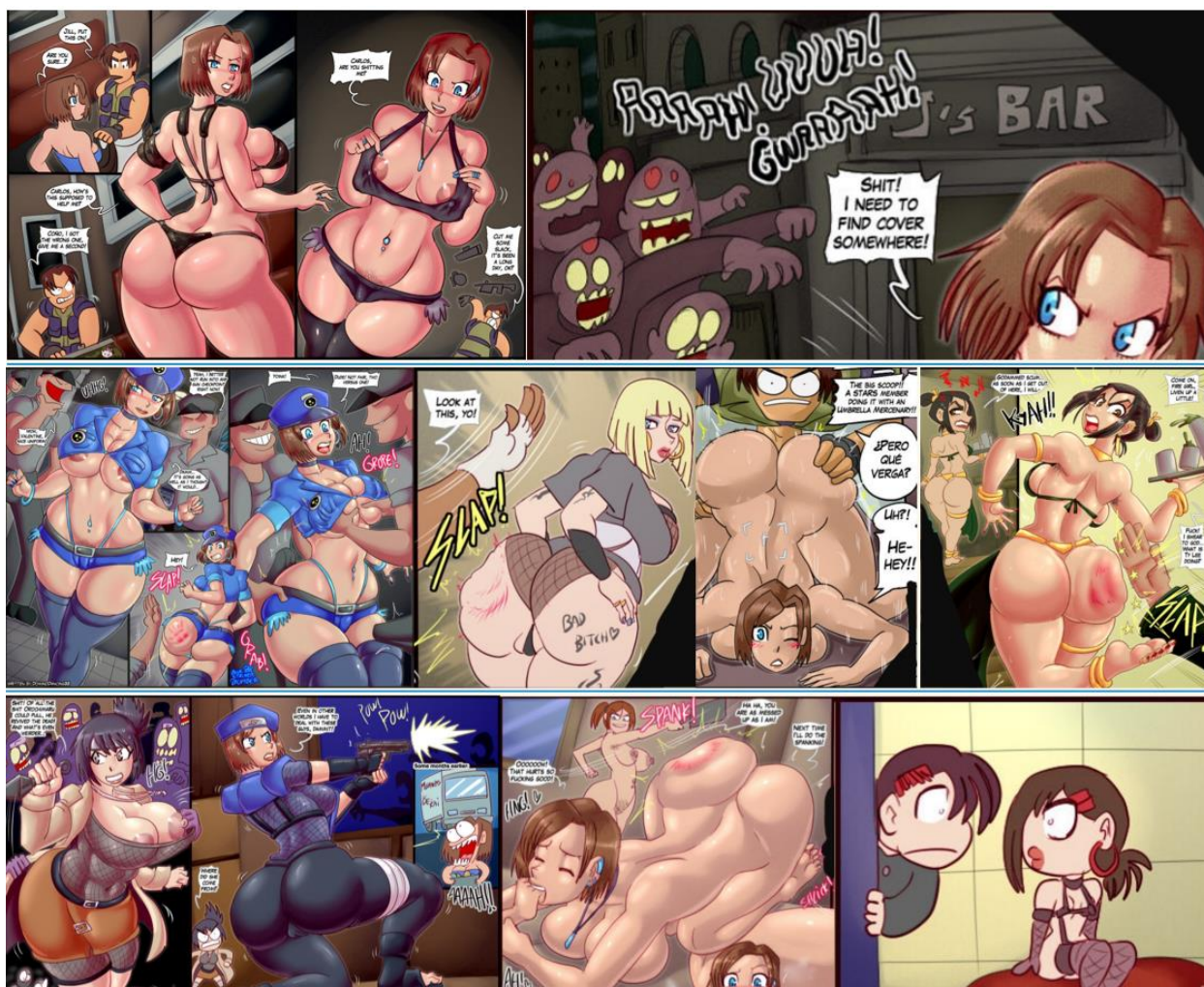
WHY WHAT IS IT?

Haa...









گزینه مفهوم جهنمی بودن را می‌رسانند. همین کلمه به صورت

F u c k

وارد زبان انگلیسی شده و همچنان معانی لعنت کردن و ناسزا گفتن را می‌دهد ولی معنی عمل جنسی را نیز می‌رساند همانطور که از لغت "فحش" نیز لغات "فحشا" و "فاحشه" پیرامون عمل جنسی حرام و در ارتباط با لذت با جهنم برجسته شده اند. نکته این است که "فحش" خود از لغت قدیمی تر "پاش" می آید. این لغت هنوز در عربی رواج دارد و با الفبای فعلی عربی "باش" نوشته و "پاش" خوانده میشود. معانی فعلی آن عبارتند از:

1- صدمه زدن، خرد کردن، از بین بردن و محو کردن





2- ریزش باران یا برف سنگین. [معنی اخیر، به صورت فعل "پاشیدن" به معنی ریختن بی نظمانه ی آب و شن و دانه و مانند آنها ، وارد زبان فارسی شده است.]

معنی اول به سبب در بر گرفتن مفهوم نامرئی کردن، ریشه ی فعل فارسی "پوش" به معنی پنهان کردن شده است. این فعل درباره ی پنهان کردن کالبد انسان با لباس نیز به کار میرود و ازجمله استعاره ای درباره ی "پوشاندن" چهره ی واقعی به معنی هویت دهی دروغین فرد انسانی به خودش یا مکتبش دارد. رد این استعاره را میتوان تا پوشاندن جسد با خاک پس از مرگ فرد ردیابی کرد. چون جسد زیر زمین دفن میشود و جهان زیرین قلمرو حکومت خدای دوزخ است. او را در اساطیر یونانی-رومی، با اسامی هادس و نرگال میشناسیم ولی نزدیک ترین هویت اولیه اش نرگال خدای دوزخ کوئا در بین النهرین است. نرگال یک خدای



خورشیدی ولی در عین حال موکل مریخ سیاره ی جنگجویان بود و ازاینرو قابل تطبیق با مارس خدای مریخ و خدای جنگ نیز هست چون جنگ نیز باعث زیاد شدن جمعیت مردگان در جهان زیرین میشود. با این حال، نرگال بخصوص با بروز بیماری های همه گیر و بدتر از همه طاعون مرتبط است. این او را با فرمی از آپولو خدای خورشید موسوم به کورونا یا تاجدار مرتبط میکند که عامل بروز بیماری های واگیردار کشنده بخصوص طاعون برای مجازات مردم است. عنوان کورونا با کورونیس همسر زمینی آپولو مرتبط است. کورونیس به دلیل ارتباط با مردی دیگر درحالیکه از آپولو حامله بود با پرتاب تیر از سوی آپولو کشته شد ولی آپولو، نوزاد داخل شکم جسد را با سزارین بیرون کشید و این نوزاد تبدیل به اسکلیپوس خدای درمان شد. اسکله پیوس معمولاً با عصایی که دورش ماری پیچیده است نشان داده میشود. همین عصا را گاهی همراه آپولو میبینیم. اما



این بار مار نمادی از پایتون یعنی اژدهایی است که به دست آپولو کشته شده است. کاهنه های پیتیا همانطور که اسمشان نشان میدهد جانشینان این پایتون هستند و دوشیزه اند چون وقف آپولویند. این، پایتون را مادینه نشان میدهد و باعث میشود تا او را به عنوان یک اژدها با تهاموت اژدهای دریایی مقایسه کنیم که مردوخ خدای خالق بابلی او را کشت و از جسدش زمین و آسمان را خلق کرد. بنابراین پایتون همان کورونیس و معادل جهان قبلی است که آپولوی نابودگر از مرگ آن، جهانی دیگر خلق میکند و اسکلیپوس درمانگر، روح جهان جدید است. بنابراین مار درمان آپولو به مار نابودی آپولو اضافه میشود و این دو معادل دو مار پیچیده به دور کادوسئوس عصای هرمس یا مرکوری خدای سیاره ی عطارد میشوند. هرمس هم خدای دانش است، هم خدای کوره راه ها و از این جهت هم



خدای مسافران و هم خدای راهزنان، و بنابراین اطلاعات را در دو وجه نجات دهنده و تخریب کننده به خود جذب میکند. وجه نابودگر قطعا با مریخ مرتبط است و آپولو را در حال کشتن همسرش که دنیای تابان پیشین است نشان میدهد، زمانی که یک غروب به یک دوره درخشش خورشید پایان میدهد و ستارگان شب شامل مریخ و عطارد امکان رخ نمایی در تاریکی شب را می یابند. پس این افسانه میتواند آغاز پیدایش شب را نیز نشان دهد. ولیکوفسکی که یکی از بنیانگذاران کاتاستروفیسم یا نظریه ی بروز فاجعه بعد از برخورد شهابسنگ در دوران تمدن انسانی است، اشاره کرده بود که هم در افسانه های سرخپوستان امریکا و هم در کتاب ژاپنی نیهونگی از دورانی سخن رفته که ماه و خورشید به یک اندازه درخشان بودند و شبی وجود نداشت و در افسانه های یونانی نیز از زمانی صحبت شده که ماه و وجود نداشت. هر دو نوع، اشاره دارند به این که سقوط جهان، سقوط ماه نیز هست و چون دوگانگی خدای خورشیدی به صورت دوگانگی هرمس در کادوسئوس با مرگ جهان پیشین بروز میکند، خدای جدید در درخشان ترین شیء آسمان شب یعنی ماه نیز تجلی می یابد و این است که نسخه ی مصری هرمس یعنی توت یا تحوت، خدای ماه است. تحوت به ایزیس الهه ی قمری کمک میکند تا ازیریس خدای خورشیدی مقتول شده را با جادو و به صورت هورس یا خورشید طالع از نو متولد کند. عوامل وقوع طلوع و غروب،



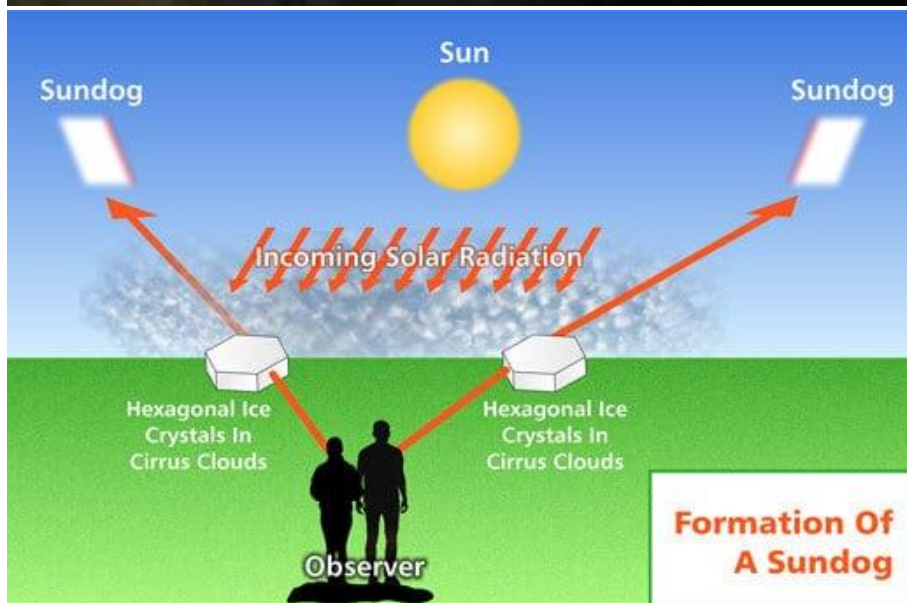
تحوت (با بدن انسان و سر ابومنجل) در کنار ایزیس

ستاره ی صبح و ستاره ی غروب هستند که هر دو سیاره ی زهره در وقت های طلوع و غروب خورشید میباشند. بنابراین آپولو و هرمس، به ترتیب ستاره های طلوع و غروب نیز هستند و هرمس یا تحوت به عنوان پایان دهنده به روز و قاتل ازیریس خورشیدی، برابر با سوت یا سیت، برادر ازیریس نیز هست. اتفاقا نام سوت به لحاظ لغوی با نام توت مرتبط به نظر میرسد و هر دو آنها یک تجسم سگسان دارند که قابل مقایسه با ارتباط هرمس با سگ در اساطیر یونانی است. سگسان مزبور، بازمانده ی توجه به شغال به عنوان حیوانی مردارخوار و نماینده ی مرگ است و جمع آمدن هرمس با آنوبیس —خدای شغال سر راهنمای مردگان— در هرمانوبیس خدای یونانی-رومی را مورد توجه دارد. ازاینرو در کنار هادس، خدای مردگان نیز یک سگ سه سر دهشتناک به نام سربروس داریم. با این حال،





ممکن است این سگ ها تبدیل به سگ های زئوس خدای آسمان و برادر هادس شوند و هادس و زئوس یکی شوند. این اتفاق در پدیده ی طبیعی "سان داگ" یا



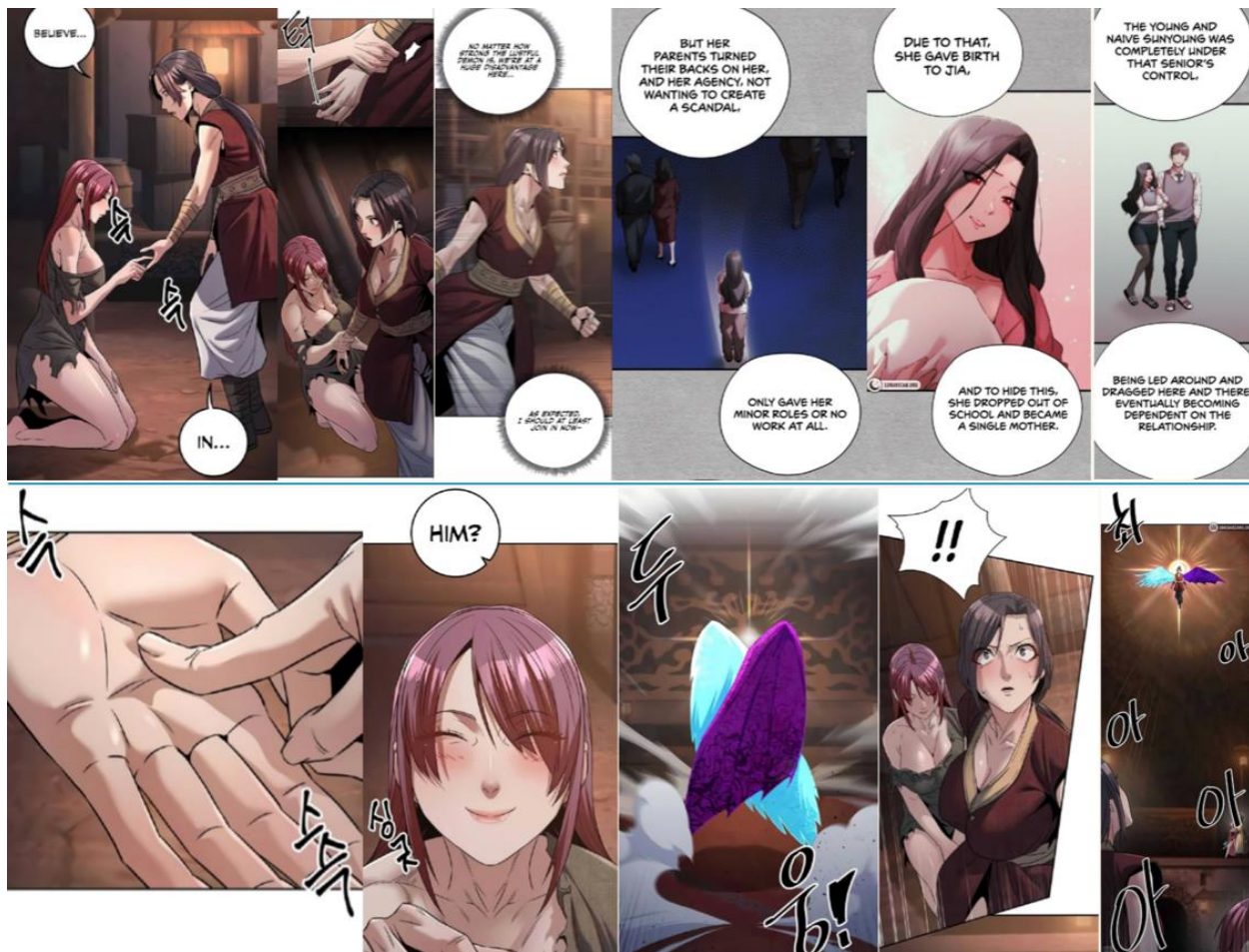
سگ خورشیدی رقم میخورد که طی آن، گاهی در هنگام طلوع یا غروب خورشید، به صورت نورهای درخشانی در طرف راست، طرف چپ یا هر دو طرف خورشید یا ماه بروز میکند و در زبان علمی، بیشتر پارهلئون (برای خورشید) و پارسلن (برای ماه) نامیده میشود. آن را سگ خورشید مینامند چون نشانه های نوری مورد بحث را سگ های زئوس می شناسند. ظهور آنها در تقاطع نور و

## Parhelion & Paraselene

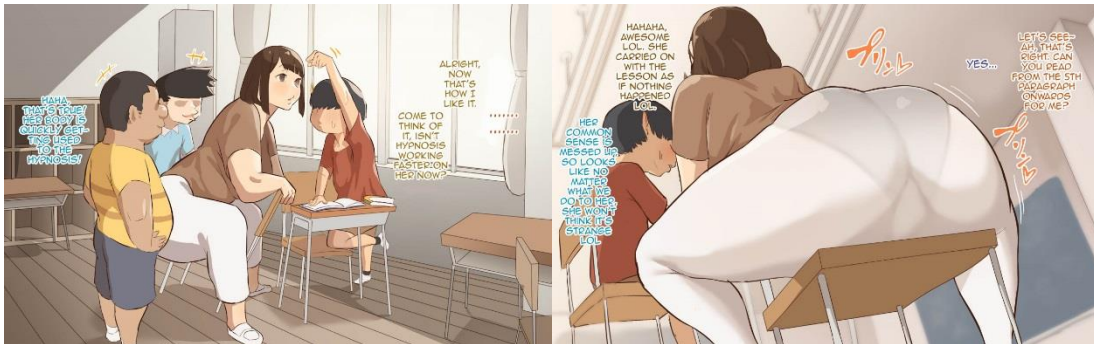


تاریکی، آنها را نیروهای برآمده از تاریکی نشان میدهد بخصوص که در کامل ترین حالت خود، چیزی هلال شکل که یادآور ماه باشد در بالای خورشید ظاهر میشود. در این هنگام، انعکاس نور، مرکز نوری را شبیه مردمک یک چشم نشان میدهد و هلال مصنوعی، میتواند یک ابروی رو به بالا یا رو به پایین ظاهر شود که به چشم، خالت خندان یا خشمگین بدهد. این همان چشم همیشه بیدار فراماسونری است و ابروی مربوطه حکم گوش سگ را دارد که بالا یا پایین قرار گرفته است. در حالت مطلوب بالا که قطعا از دید نیروهای تاریکی مطلوب است، آن حکم شاخ های گاو را دارد که روی سر بعل رقیب یهوه —مظهر نیکی از دید تورات— قرار گرفته اند و گوساله ی سامری را به یاد می آورد که موسی آن را شکست. در همین حالت، نورها در دو طرف منبع نوری خورشید ظاهر میشوند و به آن حالت سه گانه ای میدهند که یادآور سه سر سربروس است. این دو طرفی که یادآور وزرای یمین و یسار برای شاه است، دوگانگی خدا را نیز نشان میدهد که در اینجا در هر دو حالت خیر و شر و نور و تاریکی ضرب میشود و یادآور جبرئیل با دو بال سیاه و سفید در رساله ی "آواز پر جبرئیل" سهروردی است. در حالت طبیعی، بسیار کم احتمال است که کسی با علم به شرورانه و مفسده آمیز بودن عملی، دست به آن عمل بزند مگر این که این مفسده خواست خدا باشد و خدا در آن هنگام تحت تاثیر جنبه ی شریرانه ی خود قرار داشته باشد. اگر چشم





ظاهر شده در سگ خورشیدی را لحظه ای که یک نیروی هیپنوتیزم کننده ی قوی خود را افشا کرده است در نظر بگیریم آن وقت میتوانیم بگوییم خدا مثل ماری است که شکارهای خود یعنی مردم را هیپنوتیزم میکند و عامل هیپنوتیزم میتواند در مارمانندی به یک نخ وصل شده به گوی هیپنوتیزم کننده -شبییه چشم- وصل شود که سر مار است. پس چشم هلال دار میتواند سر یک مار شاخدار هم باشد و شاید این مار، همان مار دارای شاخ های گوزن باشد که در اساطیر سرخپوستی زیاد وصف شده است. او قطعا مار فریب دهنده ی انسان در باغ عدن نیز هست که روح درخت عارف شدن به نیک و بد است. پس او انسان ها را با نیک و بد آشنا میکند تا زمانی که دست به شر میزنند دچار این توهم باشند که از نیک و بد آگاهند و مطمئن باشند که دارند کار نیکی میکنند. آنگاه خودش مانند یک آدم لال و بدون این که حرفی بزند، وقایع مصیبتبار را رقم بزند. با همه ی اینها پشت این سکوت، یک شلوغی سرسام آور مخفی شده است و آن، شلوغی جامعه ی زمینی



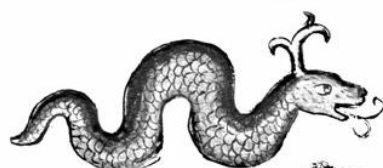
\*NOTE\* This (and all my posted works) are not royalty free. Using them for profit without my permission is against copyright law. Thank you.



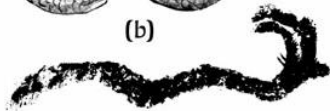
#2492  
**TREE PYTHON**  
[WWW.PATREON.COM/PIPERDRAWS](http://WWW.PATREON.COM/PIPERDRAWS)



(a)



(b)



(c)



(d)



(e)



(f)



(g)



(h)

است. این دقیقا همان چیزی است که باعث میشود شیطان و لشکرش که نماینده ی نیروهای غریزی کور زمینی و در جهنمی بودن برابر با نرگال و لشکر دوزخیانش هستند برای تاثیرگذاری هیپنوتیک بر زمین در پوشش سکوت، به آسمان بروند. چون آسمان نقطه ی مقابل زمین است. از قدیم میگفته اند که آسمان، آینه ی زمین است و افسانه های خورشید و ماه و ستارگان و صور فلکی، سخنگوی حالات بشر زمینند. این حتی در خیال پردازی های مدرن هم موثر بوده و این است که میبینیم از دهه ی 1970 که بحث ساخته شدن ماه و آسمان از پلاσμα در نظریه های توطئه ی مغربزمین برجسته شده، داستانی هم به وجود آمده که میگوید ماه، آینه ی زمین است و سیاهی های روی ماه، انعکاس خشکی های زمین در عکس آسمانش هستند و این نظریه را شما میتوانید روی ویدئوهای یوتیوبی پیدا کنید. اما مضمون آینه خیلی فلسفی تر از این صحبت ها است. همانطور که میدانیم ما در آینه نگاه میکنیم تا

ببینیم ظاهر خوبی داریم و اگر شلختگی ای در ظاهرمان است آن را اصلاح کنیم. پس چیزی که آینه ی ما است به همان اندازه که واقعیت ما را نشان میدهد باعث تغییر ما نیز میشود و این درحالیست که عکس آینه قرینه و بنابراین متضاد ما است. حالا این را با آسمان بودن آینه نسبت به زمین جمع کنید. آسمان استعاره ای از جهان ماوراء و قلمرو اساطیری روحانیت است در مقابل زمین که قلمرو فیزیکی مادیات است. همانطور که گیاهان از معاشقه ی آسمان نرینه با مادر-زمین در اثر بارش های جوی و تابش آفتاب پدید می آیند و خود به موجودات دیگر زندگی میبخشند، حیات زمین نیز نتیجه ی آمیزش روح نرینه و جسم مادینه است. روح باعث جنبش در موجودات میشود و از اینرو مظهر تغییر و حرکت است در مقابل جسم بیجان که میل به عدم حرکت دارد و نمادی از ارتجاع در مقابل کنش گری روح است. چینی ها از این دو نیرو تعبیر به یانگ نرینه و بین مادینه میکنند ولی معتقدند آنها متداوما بر هم اثر میگذارند چون نیروهای مخالف بدون هم وجود ندارند. بدون خواب، بیداری معنی ندارد؛ بدون تاریکی، روشنایی؛ بدون سکون، حرکت؛ و بدون پایین، بالا.





YOU ALL MAGGOTS  
SHOULD KNOW YOUR  
PLACE, SO DO YOUR

YES LADY  
KIRIYUN!  
THANK YOU!

THUD!

COME ON, SATSUKI!  
YOU ARE DOING IT ALL WRONG!

JAKUJURE!

PUSH!!

WHAT  
ARE YOU  
DOING?!!

SHUT UP, BITCH!  
I'M GONNA  
TEACH YOU  
HOW TO PROPERLY  
DOMINATE  
PEOPLE!

N-NO! I-ILL-

SEE HOW WEI(SHE) IS?  
THAT'S THE WAY YOU  
DO IT!

N-NO!  
THAT'S JUST A  
PHYSIOLOGICAL  
RESPONSE!  
I'M NOT  
ENJOYING IT!  
OH, COME ON!

OK, I'LL BE  
OFF THEN!

PLEASE, NONON,  
PUNISH ME  
MORE! I WANT  
YOU TO KEEP  
HITTING ME,  
JUST MAKE ME  
CULLUM!

SEXAT!  
SLAP!

AHING!

GROPE!

GRUB!

SLAP!

SLAP!

I AM JUST A  
WORTHLESS  
WHORE,  
I LIKE TO  
PLAY THE  
DOMINANT PART,  
BUT I ACTUALLY  
JUST WANT  
TO BE USED  
AND ABUSED,  
I FANTASIZE  
ABOUT IT  
ALL THE  
TIME,  
SO PLEASE,  
NONON,  
PUNISH ME,  
USE ME,  
I'LL DO  
ANYTHING,  
LOOK,  
I'LL EVEN  
LICK YOUR  
SHOES!

TAKE  
YOUR  
REWARD!!

SQUID!

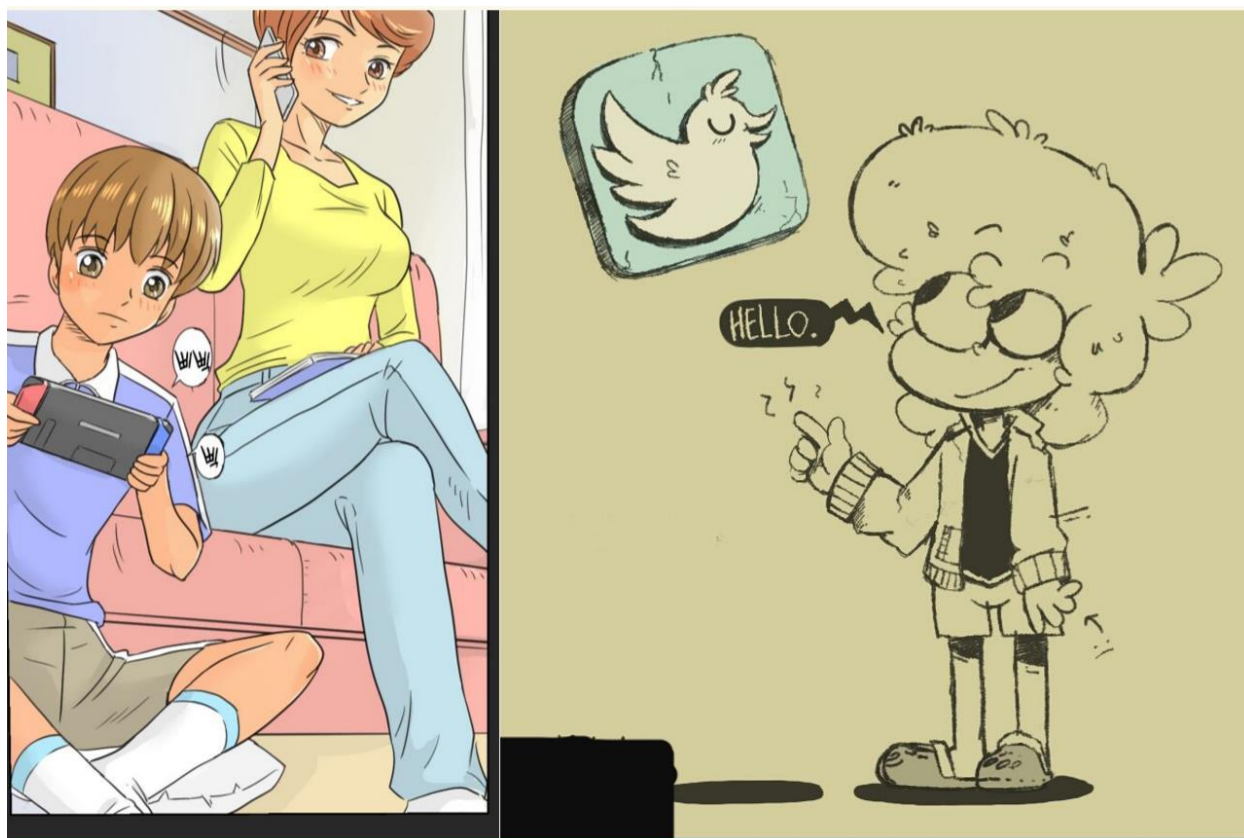
AND THAT'S  
HOW YOU DOMINATE  
SOMEONE! TAKE  
NOTES, EVERYONE!

ONE OF  
THOSE  
BORDER

LICK!

LICK!

از اینرو زندگی از مرگ، و مرگ نیز از زندگی زاده میشوند. این در فصل 40 تائوته چینگ با این جملات بیان شده است: «بازگشت، حرکت به پیش تائو است؛ تسلیم شدن، راه تائو است؛ ده هزار چیز [کنایه از همه ی اشیاء و موجودات] از وجود زاده میشود. بودن از نبودن زاده میشود.» در رساله ی فائدروس افلاطون هم استدلال مشابهی می‌رود و پیرو آن گفته میشود: «بین ما توافق شده است که زندگان از مردگان کمتر از مرده از زنده به وجود نمی‌آیند، و اگر چنین باشد، به نظر میرسد دلیل کافی وجود دارد که ارواح مردگان باید در جایی باشند و میتوانند از آنجا بیایند و دوباره بازگردند.» همانطور که جایگاه خدا به عنوان ریشه ی نامرئی و بنابراین ارواح در آسمان نمادسازی میشود، آسمان باید مصدر اتفاقات زمین هم باشد، اما فقط در صورتی میتواند وقایع زمین را تحت تحول قرار دهد که قرینه ی آنها به آن رسیده باشد. بنابراین تغییر پنهان در سکوتی که از سوی آسمان بر افراد اعمال میشود، پاسخ خدا به اعمالی است که نتیجه ی تمام واکنش های فرد به اتفاقات آشکاری است که در طول زندگی از سوی جهان مادی و موجودات آن بر او وارد شده اند و او از هر یک، مطالبی آموخته است. اگر آموخته ها یکسره مادی باشند





شر میشوند و برای همین هم انتظار میرود شخص همیشه گوشه ی چشمی به آسمان داشته باشد. کنشگری فرد از نفس او حاصل میشود و نفس یا اگو در مرز



دو ساحت متضاد شکل میگیرد. به همین دلیل هم بر اساس دیالکتیک هگلی،





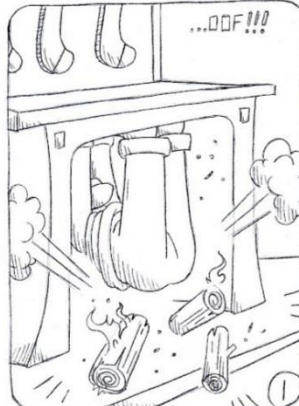
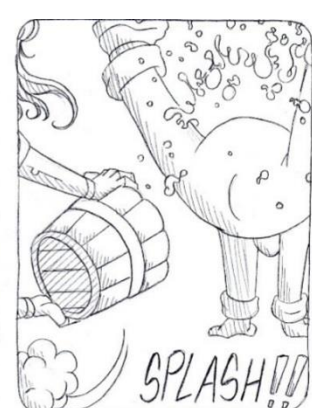
سیاستمداران در ازای هر تز سیاسی، آنتی تز (نقیض) آن را هم میسازند و برای

جوامع هدف خود تبلیغ میکنند تا از برابند آنها آن سنتز یا تعادل عقیده که مد نظر سیاستمداران مزبور است بر جامعه حاکم شود. نفس زمانی تعطیل میشود که مرز بین دو ساحت از بین برود و نماد این رویداد، شب است که زمین و آسمان هر دو در تاریکی فرو میروند و اجنه در این هنگام فعالیت میکنند. زمستان، ایام سیطره





ی تاریکی است. کریسمس یا سالگرد تولد عیسی مسیح پیامبر مذهب عالمگیر مسیحیت که انتظار میرفته در درازترین شب سال در آغاز زمستان رقم بخورد، آغاز درازتر شدن روزها در بقیه ی سال ها میشد ولی موکل آن بابا نوئل از قطب شمال که محل طولانی ترین شب ها و بنابراین تمثالی از قلمرو تاریکی است می آید و این با فرود اجنه ی جهنمی به زمین در سامهاین یا هالووین کنونی که آغاز زمستان کلتی است تفاوت چندانی ندارد. حال این را هم در نظر بگیرید که اشرافیت های اروپایی که بعدا دنیا را بین خود تقسیم کردند خود را از نسل الف





ها یا اجنه معرفی می‌کردند. لغت

Sidh

که در بریتانیا هم به معنی جن و هم به معنی "قدرت" است، از ریشه ی "سیث" یا "سیت" تلفظ انگلیسی اسکیت است که به تاتارهای مهاجم از شرق اطلاق میشد و تاتارها نیز "تارتار" یعنی آمده از تارتاروس تلقی میشدند، چون فرم انسان شده ی اجنه بودند. بنابراین قدرت های حاکم بر اروپا و جهان نیز جهنمی بوده اند و

باید ساکت به نظر میرسیدند. تمثال آنها نماد فراماسونی کندوی زنبور است چون درست مثل زنبورهای کارگر در یک کندوی عسل، فقط به وظیفه می اندیشیدند بی این که احساس و عقیده ای داشته باشند و به ملکه ای خدمت میکنند که جانشین الهه ی قمری یا ایزیس است. در مقابل این جریان قمری پنهان در تاریکی، آفتابی های آشکار، سیستم دارانی هستند که خیلی دیده میشوند و مستقیماً با مردم صحبت میکنند و ما باید فکر کنیم که آنها ایزدیند. به همین منوال، در سیاست، هر چیز آشکاری ایزدی است و مثلاً در تاریخ، هزاران شخصیت داریم که بیشترشان بر

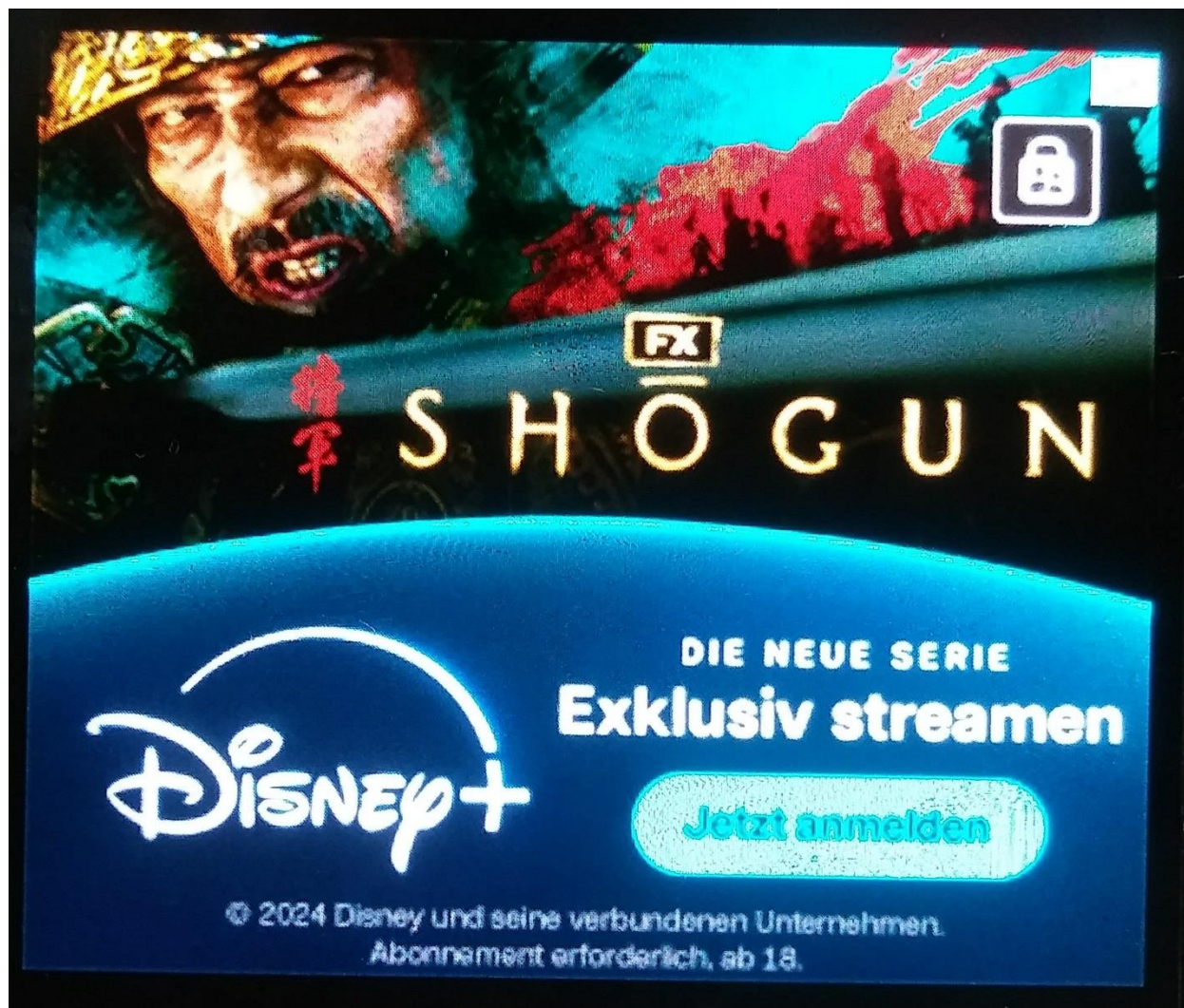




مردم ناشناخته اند و در هر برهه از وضعیت مملکت، بسته به شرایط، چندتاییشان برجسته و مشهور میشوند و موقتا حالت آفتابی و بنابراین ایزدی می یابند.:

“ ISIS AND fame of history”: JOHN FRANL: HXMOKHA: 13/5/2016

در دهکده ی جهانی، برجستگی خاص شخصیت های حاضر یا فقید یا خیالی،





میتواند ابعاد جهانی به خود بگیرد و این قطعاً درباره ی نمادهای انقلاب و ارتجاع صدق میکند؛ نمادهایی که سر و ته همه شان به دو جریان سرمایه داری و مارکسیسم میرسد بی توجه به این که مارکسیسم همانطور که خود اعتراف دارد از سرمایه داری برون میترآود و تا حدی انحرافی است که سرمایه داری عمداً ایجاد و به آن جهت داده است.

اتو کان از کاهنان مالی فراماسونری، در سال 2019 در کنفرانسی در بوداپست گفت: « شما فکر میکنید که مارکسیسم، سرسخت ترین دشمن سرمایه داری است که برای ما مقدس است. اما آنها [یعنی مارکسیسم و سرمایه داری] فقط قطب های مخالفی هستند که به ما اجازه میدهند محور قطبی باشیم.» یک فراماسون دیگر به نام ارنست برومنتال در سال 1929 در شماره ی 57 نشریه ی سوئدی "جودیسک تیزکریفت" نوشت: «اخیراً نژاد ما پیامبر جدیدی به جهان داده است. اما او دو چهره دارد: از یک سو رتچیلد نامیده میشود و از سوی دیگر کارل مارکس.» دلیل این دو قطبی بودن این است که تغییر جهان، با دادن شعار انقلاب به مردم





بعضی کشورها با وعده ی بهتر شدن اوضاع آنها رقم میخورد که درواقع یک  
برسازه ی مارکسیستی است. بنابراین هدف از دو قطبی بودن، «نوسازی جهان  
از بالا از طریق کنترل ثروت از پایین با رقم زدن انقلاب» است.:

“EL PACTO RUSIA-CHINA”: IVO SASEK: KLA.TV: 8 JULY 2023

این، یادآور شعاری است که حجاریان در همان سال 1377 و همزمان با شعار  
"فتح سنگر به سنگر" سر داد: «فشار از پایین، چانه زنی از بالا.» آیا این شعار



محلی، به طور اتفاقی، شبیه عملکرد جهانی عمال سرمایه داری شده بود؟





کتاب نمایشگاه ۱۳۰۴  
**هنر با تصویر و صدا**

کودکان پوچوکلان و جیوکلان  
 قسم

کتابت و ویرایش: دکتر کورک کورک و پوچوکلان  
 کتب ۱۳۳۲ تهران ۱۳۳۲ چاپ و نشر: پوچوکلان